

با توجه به اینکه روز گذشته شهادت امام زین العابدین (ع) بود و حق این امام بزرگوار است که مقداری در سالگرد شهادت ایشان از فرمایشاتشان استفاده کنیم؛ بحث امروزمان را اختصاص می‌دهیم به یک روایتی که از طریق ایشان نقل شده، روایت وصیتی است که امام سجاد(ع) به امام باقر(ع) دارند، شیخنا الاستاد حضرت آیت الله وحید یک جمله‌ای دارند که می‌فرمایند که بین برخی از مضامینی که در روایات قرار می‌گیرد با هم تفاوت است، شأن نزول روایات و نحوه بیان روایات اهمیت مسئله را در نگاه به موضوع و در نگاه ائمه(ع) معلوم می‌کند. به عنوان مثال یک وقت است شما می‌بینید یک روایتی را از امام سجاد(ع) نقل کرده‌اند می‌گویند حضرت به یک نفری این را گفت. یک موقعی می‌گویند حضرت سجاد(ع) به خواسته اصحابش این را گفت، یک وقت راوی می‌گوید من دیدم امام سجاد اینگونه دعا میکرد، یک وقت می‌بینید راوی می‌گوید من دیدم شب قدر امام(ع) سجاد اینگونه دعا می‌کرد، خیلی تفاوت می‌کند با دعایی که امام سجاد(ع) در شب قدر انجام می‌دهند با دعایی که در مواقع عادی انجام می‌دهند، یکی از این موارد هم وصیت است که احياناً ائمه(ع) می‌کنند، وصیت و اساساً وصیتنامه آن خلاصه اندیشه یک نفر است. وقتی کسی میخواهد وصیت کند میخواهد بگوید من در طول زندگی‌ام این تجربیات را اندوخته‌ام، جوانی‌ام را صرف کرده‌ام، این مسیر را رفته‌ام، همه تجربیات شخصی و اجتماعی هست، حالا این را در طبق اخلاص می‌گذارم به شما ارائه میکنم که شما این را یاد بگیرید و در زندگی‌تان عمل بکنید، حالا لحاظ کنید که وصیت اهمیتش چه مقدار از غیر وصیت بالاتر است. این را هم لحاظ کنید که یک وقت این وصیت را یک پدر عادی به یک پسر عادی انجام میدهد، یک وقت این وصیت را امام معصوم(ع) به یک امام معصوم(ع) میکند، یک وقت مثل جمله امیرالمومنین(ع)، «اوصیکم عباد الله بتقوی الاله» به همه عباد است، یک وقت به عصاره وجودی خودش؛ امام(ع) باقر وصیت خاص می‌کند. این را هم ضمیمه بکنید که در چه حالی این وصیت صورت می‌گیرد، باز یک وقت است طرف در حالت عادی زندگی اش



وصیت می‌کند می‌گوید بعدها اگر این اتفاق افتاد چنان بکن، یک بار در لحظه مرگ، اون آخر لحظات زندگی وصیت میکنند، برای اهمیت موضوع این را اضافه کنم که این یک وقت وصیت یک نفر به یک نفر است، یک وقت امام سجاد(ع) به امام باقر(ع) این وصیت را می‌کند و بعد می‌گوید سیدالشهدا(ع) پدرم پیش از مرگش به من این وصیت را کرد و بعد میفرماید که پدرش یعنی امیرالمومنین(ع) هم به او این وصیت را کرده بوده، میزان اهمیت موضوع چقدر بالا می‌رود.

تعبیری که امام باقر(ع) نقل می‌کنند که در کافی هم آمده و سند بسیار خوبی هم دارد این است که لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ ابْنَ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ وَقَتِي وَفَاتِ امَامِ سَجَادِ(ع) رَسِيدَ ضَمْنِي اِلَى صَدْرِهِ مِنْ رَا بَه سِينِهِ اَشِ چَسْبَانْد؛ پدر امام سجاد(ع)، پسری مثل امام باقر(ع) را در لحظه وفات به سینه اش چسباند ثمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ سَبِّسْ كَفْتِ پَسْرَمِ اَوْصِيكَ بِمَا اَوْصَانِي بِهْ اَبِي حَيْنِ حَضْرَتَةِ الْوَفَاةِ مِي خَوَاهِمِ يَكِ وَصِيَّتِي بِهْ تُو بَكْنَمِ كَهْ پَدْرَمِ يَعْنِي امَامِ حَسِينِ(ع) دَرِ لِحْظِهِ اِي كَهْ وَفَاتِ بِهْ اَوْ حَاضِرِ شَدِ بِهْ مِنْ كَرْدِ(خَبِ طَبِيعَتَا اَوْنِ لِحْظِهِ كَهْ سَيِدِ الشَّهَادَةِ(ع) دَرِ قَتْلِگَاهِ بُوْدِ كَهْ نَبُوْدَهْ يَعْنِي مَثَلَا لِحْظَاتِي قَبْلِ كَهْ وَاْرِدِ خِيْمَهْ حَضْرَتِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ(ع) بَرَايِ خَدَا حَافِظِي شَدِ) وَ بِمَا ذَكَرْ اَنْ اَبَاهُ اَوْصَاهُ بِهْ وَ بِهْ چِيْزِي كَهْ امَامِ حَسِينِ(ع) كَفْتِ كَهْ پَدْرَشِ هَمِ بِهْ اَوْ نَصِيحَتِ كَرْدَهْ بُوْدِ، بِهْ اَوْ وَصِيَّتِ كَرْدَهْ بُوْدِ، مَوْضُوعِ بِهْ طُورِ عَادِي بَايْدِ خِيْلِي مَوْضُوعِ بَزْرُگِي بَاشَدِ، نَحْوَهْ بِيَانَشِ كَهْ امَامِ سَجَادِ امَامِ بَاقِرِ رَا بِهْ سِينَهْ مِي چَسْبَانْدِ وَ مِي گُوِيْدِ، لِحْظِهِ لِحْظِهِ مَرْگِ اسْتِ، لِحْظِهِ شَهَادَتِ اسْتِ، مَهْمَتْرِ از اَن چَه نَكْتَه اِي اسْتِ كَهْ سَيِدِ الشَّهَادَةِ(ع) دَرِ لِحْظِهِ وَفَاتِ يَا قُبَيْلِ شَهَادَتِ اَن بَزْرُگُوَارِ اَيْنِ رَا اَمْدَهْ وَصِيَّتِ كَرْدَهْ بِهْ فَرْزَنْدِ بَزْرُگُوَارِشِ امَامِ چَهَارَمِ، قَالَ يَا بَنِيَّ اَيَّاكَ وَ ظُلْمٌ مِنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا اِلَّا اللّٰهُ بَتْرَسِ از ظَلْمِ كَرْدَنْ بَرِ كَسِي كَهْ جَزِ خَدَا پِنَاهِي نَدَارَدِ، بَتْرَسِ از اَيْنَكَهْ ظَلْمِ بَكْنِي بِهْ كَسِي كَهْ دَرِ مَقَابِلِ تُو پِنَاهِي نَدَارَدِ يَكِ وَ قَتِي يَكِ كَسِي اسْتِ دَسْتَشِ بِهْ جَايِي مِي رَسَدِ، اَمَا يَكِ وَ قَتِ كَسِي اسْتِ كَهْ هِيْچِ چِيْزِي نَدَارَدِ. از اميرالمومنين(ع) رَوَايَتِ شَدَهْ كَهْ فَاصَلَهْ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ يَكِ اَهْ مَظْلُومِ اسْتِ. دَرِ قُرْآنِ مِي گُوِيْدِ سَخْنِ سُوْءِ رَا نَگُوِيْدِ (لَا يَحِبُّ اللّٰهُ جَهْرَ بِالسُّوْءِ اِلَّا مِنْ ظَلْمٍ) بَازِ از امَامِ سَجَادِ(ع) هَمِيْنِ جَا اَضَافَهْ بَكْنِيْمِ يَكِ فَرَازِي امَامِ



سجاد(ع) در صحیفه سجادیه دارند که می‌فرمایند «اللهم انّی اعتذر بک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم أنصره» من از تو معذرت می‌خواهم پیرامون او مظلومی که در حضور من به او ظلم شد و من یاری اش نکردم، مرحوم سید علی خان یک کتابی دارد به نام ریاض السالکین که شرح صحیفه سجادیه است، بسیار شرح خوبی است، در این کتاب یک روایتی را از امام سجاد(ع) نقل می‌کنیم که این روایت هم واقعا شنیدنی است، روایت این است، «وَأما حق أخیک فإن تعلم إنّه یدک و عزّتک و قوتک فلا تتخذة سلاحاً علی معصیة الله ولا عدة للظلم لخلق الله» «حق برادر تو بر تو این است اگر فهمیدی برادر تو عزتت است، دست تو است، قدرتت است، او را به معصیت خدا و ندارد حق اوست که او را به معصیت خدا و نداری، او را در ظلم کردن به خلق خدا نگماری. روایت مفصلی است و یک فرازش این است که «و النصیحة له» حق او این است که وقتی که به او میرسی نصیحتش کنی موارد زیادی است که میبینید ظلم را در روایات در عداد نصیحت آورده‌اند. در این باره بحث زیاد می‌شود کرد. من می‌خواستم همین برکت جلسه مان ذکر مبارک امام سجاد(ع) باشد. یک فرازی دارد خیلی لطیف، ایام روزهای پایانی ماه محرم هم هست، یک تفسیری است شاید اولین تفسیر فارسی به نام تفسیر کشف الأسرار، نویسنده‌اش هم سنی هست، اما یک فراز لطیفی دارد چون راجع به صدیقه طاهره(س) است، خوب است قسمتهایی از این فراز را هم امروز مرور کنیم، من از متن می‌خوانم و تعابیر لطیفی در آن هست، می‌گوید انس بن مالک گفت «آن روز که جبرئیل امین این آیت را آورد که «إنَّ جهنّم لموعدهم أجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم»^۲ که یعنی دوزخ در حقیقت میعادگاه همه گناهکاران است، دریای حیرت و حرقت محمد مصطفی(ص) به موج آمد (حرقت یعنی برافروختگی، یعنی پیامبر(ص) برافروخته شد) و آن گوهر درد و سوز خویش برانداخت، گریستنی عظیم در گرفت، (بسیار گریه کرد)، چندان بگریست که جان های صدیقان

۱- الخصال (لشیخ الصدوق): ۱: ۵۶۸

۲- حجر / ۴۳ و ۴۴



صحابه از آن گریه در سوزش افتاد، و دلها در گدازش آمد به حدی رسید که -بلغت القلوب الحناجر (تعبیر عرب است یعنی دیگر قلب به حنجره رسید مثل ما که میگوییم جانش به لبش رسید) و هیچکس از اصحاب صدیق زهره نداشت که از اسرار درگاه نبوت بی‌رسد که سید کونین و مهتر خاتقین چنان غمگین و حزین نشستند، غریوان و حیران، (غریوان یعنی فریاد کنان) آخر کار عبدالرحمن عوف بر نزد فاطمه زهرا(س) شد چرا که میدانست رسول خدا(ص) را به دیدار آسایش و عنف بود و اگرچه غمگین بود چون وی را بیند غم از وی بکاهد. گفت یا فاطمه(س) رسول خدا(ص) را دیده‌ام بس حیران و گریان، با دردی عظیم و سوزی تمام، ندانیم چه آیت به وی فرود آمده و چه چیز وی را بر آن داشته و هیچکس از ما زهره ندارد و نتواند که از آن حال باز برسد، (نمی‌توانیم برویم بی‌رسیم) مگر تو به آن اسرار رسی و آن حال را باز دانی، صدیقه طاهره(س) شمله ای(چادر) کهنه آنجا نهاده بود، فاطمه(س) آن شمله در پوشید و قصد حضرت مصطفی(ص) کرد، چون به رسول خدا(ص) رسید گفت یا رسول الله(ص) جان و تن من فدای تو باد چرا می‌گریی؟ و چه چیز تو را چنین اندوهگین کرده؟ بعد می‌فرماید که رسول خدا(ص) گفت چون نگریم ای جان پدر؟ و چرا اندوه نخورم از بهر ضعفا و گنهکاران امت خویش و آنک جبرئیل آمده و آیتی بدین صعبی آورده؛ که «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» [هفت در دارد و هر دری هم یک جزء معین تقسیم شده دارد]، فاطمه(س) گفت «یا رسول الله أخبرنی عن باب من ابواب جهنم» [یک بابش را توضیح بده این مقدار اگر سخت است]، مرا خبر کن از دری از آن درهای دوزخ که چون است و عذاب آن چه مایه است؟ پیامبر(ص) فرمودند ای فاطمه(س) چه پرسی از آنچه طاقت شنیدن آن نداری؟ و وهم و فهم هیچکس بدان نرسد اما آن ساده تر است و حوصله تو برتابد بدان که در هر دری از آن درهای دوزخ یعنی در هر درگی از درگات دوزخ هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شارستان یعنی شهر، و در هر شارستانی هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در



هر خانه ای هفتاد هزار صندوق و در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب؛ فاطمه(س) چون این بشنید بیفتاد و بیهوش شد چون به هوش آمد همی گفت الویل الویل لمن دخل النار، و علی ابن ابی طالب(ع) گفت یا لیت أمی لم طلبنی و لا لیت السباع مزقت جلدی و لم أسمع بذكر جهنم؛ ببینید حادثه چگونه است که یک بزرگی مثل فاطمه زهرا(س) و امیرالمومنین(ع) چنین تعبیری دارند، و سمع سلمان قول النبی لفاطمه مطلب به گوش سلمان رسید، فخرج نحو بقیع الغرقد سلمان از مدینه به سمت بقیع بیرون زد و اضعاً یده علی رأسه دستانش را روی سرش گذاشته بود و هو ینادی بأعلى صوته با صدای بلند فریاد میزد و بعد سفرای بر این مسافت و راه طولانی و اقله زاداه وای بر این قلت توشه‌ای که ما داریم الویل لی إن کان مسیری إلی النار به هر حال راه سختی است ان شاء الله خداوند بر همه ما راحت بگیرد.

۱۳) قید دیگری که در تعریف امام مطرح شده است، عبارت «الاحکام الکلیة الالهية او الوظائف العملية» می باشد. این عبارت (که در تعاریف مختلف به انحاء متفاوت مورد اشاره قرار گرفته است) در صدد آن است که به نتایج قیاس های فقهی اشاره کند. یعنی می خواهیم بگوییم مسائل اصولی در قیاسی به کار می روند که نتیجه آن قیاس، آن خبری است که فقیه به آن فتوی می دهد. و از آنجا که نتیجه قیاس فقهی گاه حکم شرعی است (مثل وجوب، حرمت، نجاست، ضمان و ..) و گاهی نیز وظیفه عملی است (مثل احتیاط، برائت و ..)، با این عبارت به آن اشاره شده است. بیش از بررسی نهایی لازم است یادآور شویم که این مطلب در تعاریف دیگر به گونه هایی دیگری مورد اشاره قرار گرفته است:

الف) مشهور تنها از واژه «احکام شرعیة فرعیة» بهره برده اند

ب) مرحوم آخوند این واژه را کافی نمی داند و از عبارت «الاحکام او التی ینتهی الیه فی مقام العمل» استفاده می کند. همچنین است تعریف مرحوم عراقی در نهیة الافکار^۱، امام خمینی در مناهج الوصول^۲ و مرحوم بجنوردی در منتهی الاصول^۳. علت آنکه مرحوم آخوند از عبارت مشهور دست کشیده، را با توجه به مقدماتی می شناسیم:

مقدمه ۱:

قضایای فقهی دو دسته اند: گاه «واقع نما» هستند یعنی در صدد آن هستند که «حکم واقعی خدا» را معلوم سازند و گاه

۱. ج ۱ ص ۲۰

۲. ج ۱ ص ۴۷

۳. ج ۱ ص ۳



«حیرت زدا» هستند. یعنی اصلاً نمی‌گویند که حکم واقعی الهی چیست بلکه در مقام عمل مشکل شما را حل می‌نمایند. گروه اول قطع و امارات و گروه دوم اصول عملیه می‌باشند. البته گاه امارات و قطع مخالف با واقع می‌باشند که در آن صورت ممکن است بگوییم شارع مطابق با مؤدای اماره (یا قطع) حکمی دیگر جعل می‌کند که حکم ظاهری نام دارد.

حال: مؤدای اصول عملیه خود دو دسته‌اند. برخی از آنها، (طبق نظر برخی از جمله مرحوم آخوند در بحث اجزاء) حکم ظاهری هستند و برخی از آنها (برائت عقلی)، صرفاً تجویز عقلی می‌باشند و به هیچ وجه حکم شرعی ظاهری نیستند.

حال مرحوم آخوند می‌نویسد:

ادله‌ای که اصول عملیه را ثابت می‌کنند، حکم واقعی را معلوم نمی‌کنند بلکه صرفاً در مقام عمل به کار می‌آیند. و لذا وقتی در قیاس فقهی قرار گرفتند (مثال: این شیئی نمی‌دانم حرام است یا حرام نیست + هر چه نمی‌دانم حرام است، تکلیف نسبت به آن ندارم = پس نسبت به این شیئی تکلیف ندارم) حکم فقهی ثابت نمی‌کند بلکه صرفاً تجویز عمل است.

ان قلت: حکم را اعم از حکم ظاهری و واقعی لحاظ می‌کنیم.

قلنا: باز هم مواردی اصول عقلیه مثل برائت عقلی، حکم ظاهری نیست.

ما می‌گوییم:

۱. تعبیر آخوند که می‌فرماید: «الاصول العملية فی الشبهات الحکمیة» کامل نیست. ایشان قید حکمی را برای خارج کردن، اصول عملیه از شبهات موضوعیه، به کار گرفته‌اند و می‌خواهند بفرمایند اصول عملیه‌ای که در شبهات موضوعیه به کار می‌روند از مسائل علم اصول نیست. در حالی که بیش از این گفتیم: بحث در علم اصول پیرامون حجیت اصول عملیه است و نه جریان اصول عملیه؛ چون حکم شرعی شبهات موضوعیه، از زمره فقه است، اثبات حجیت آن نیز مربوط به علم اصول است. (مراجعه کنید به نکته ۱ در ذیل فرق چهارم بین قواعد فقهیه و مسائل اصولی)

۲. لفظ «ما ینتهی الیه فی مقام العمل» اشکال دیگری را متوجه کلام آخوند می‌نماید که مرحوم ایروانی در نهایت‌النهایی^۱ به آن اشاره کرده است.

تمام فتاوی که مجتهد به آنها مبادرت می‌کند، به مقام عمل منتهی می‌شود (مثل نجاست خون و ..) یعنی عمل مکلفین مستند به این فتاوی است. پس این فتاوی «ینتهی الیه فی مقام العمل» و لذا باید مرحوم آخوند اینها را از علم اصول برشمارد.

نکته: مرحوم آخوند (چنانچه به صراحت می‌نویسد) می‌خواهند با لفظ «أو التي ینتهی الیه فی مقام العمل»، مسئله «حجیت ظن علی مسلک الحکومة» را نیز داخل علم اصول کنند در حالی که امام خمینی اشکالی را مطرح کرده‌اند که لازم است با ذکر مقدمه‌ای به تشریح آن بپردازیم:

۱. ج ۱ ص ۶



